

## « ملت و اقلیت ها »

گفتاری از هومر آبرامیان سرپرست بنیاد فرهنگ ایران  
در گفتگو با کدبان حسن اعتمادی از رادیو صدای شما در سوند  
بخش دوم

این روزها سرزمین اهورایی ما در پی پشتک وارو زندهای محموداحمدی نژاد؛ و دژ منشی های گروه دیگری از پتیارگان ایران ویرانگر به یک انبار باروت دگرگون گشته است؛ ستم پایان ناپذیری که این افعی زادگان اهرمن خو بر هم میهنان ما روا داشته و هر روز بر گسترش دامنه ی آن امی افزایش آنچنان آبها را در میهن ما گل آلود کرده است که هرکس و ناکس را به گرفتن ماهیهای بزرگ از این دریای بهم ریخته بر می انگیزد.

گستره ی فراخدامن تبه کاریها و دژمنشیهای این نوادگان یزید ابن مهلب و سعد ابی وقاص؛ مردم ایران را به چنان ژرفایی از تیره روزگاری فرو کشانیده است که برای بیرون آمدن از آن؛ هر دستی را که بیاریشان دراز شده باشد می پذیرند بی آنکه بنگرند که این دست از آستین چه کسی بیرون آمده است.

در گیرودار این روزگار بد فرجام که هیچ **حقی** برای کسی برجای نمانده است؛ سخن از « **حقوق اقلیت ها** » جای ویژه ای در گفتگوهای روزانه ی ما پیدا کرده است!! این سخن بیشتر بر زبان کسانی جاری می شود که می خواهند رخت های چرکین خود را بر ریسمان « **اقلیت ها** » پهن کنند.

من در هفته ی گذشته نشان دادم که **ملت ایران هیچ اقلیتی ندارد**؛ ملت ایران مانند بسیاری از ملت های بزرگ جهان از تبارها و مردمی با زبانها و گویشها و آیینهای گوناگون فراهم آمده است که همه با هم ملت بزرگ ایران را سازمان می دهند؛ هر یک از این تبارها اندامی در پیکر شکوهمند این ملت بشمار می روند و هیچکدام نسبت به دیگری برتری ندارند.

درفش داران « **حقوق اقلیت ها** » بگونه ای از اینگونه **حقوق** سخن می گویند که انگاری آنکه بر سرزمین ما حکومت می کند « **اکثریت** » است؛ و یا انگاری که « **اکثریت** » به حقوق خود دست یافته و اینک زمان آن فرا رسیده است که « **اقلیت ها** » هم از **حقوق** خود بهره مند گردند!!

از سوی دیگر دانسته نیست که از دیدگاه گویندگان این سخن؛ چه کسی پابندان یا ضامن « **حقوق اقلیت ها** » است؛ اگر این خویشکاری بگردن « **اکثریت** » است؛ این « **اکثریت** » کیست و در کجا است؟؟ و چگونه و از چه راهی باید « **حقوق اقلیت ها** » را بپردازد؛ و اگر پرداخت حقوق اقلیت ها بگردن « **دولت** » است؛ آنگاه باید پرسید که از کدام « **دولت** » سخن می گویند؟؟

واژه ی « **دولت** » یا State در زبان انگلیسی به ساختار نیرویی گفته می شود که برآمده از خواست و اراده ی مردم یک سرزمین باشد. خویشکاری « **دولت** » از دیدگاه درون مرزی فراهم آوردن همه ی کارمایه ها و بایستگیهای زندگی مانند: کانونهای آموزش و پرورش - بهداشت و درمان - راههای دسترسی - ترازداری و بازرگانی - کشاورزی و پیشه وری - داد همگانی بر پایه ی دات ها یا قانونهای برآمده از خرد و بینش مردمان؛ « **نه از سوی الله** » و پاسداری از سامان و هنجار؛ و هماهنگی میان مردم آن سرزمین؛ و آسایش و شادمانی برای یکایک مردمی است که زیر فرمانروایی خود دارد.

از دیدگاه برونمرزی خویشکاری « **دولت** » پاسداری از مرزهای کشور و سود مردم خویش در برابر دستیازیهای بیگانگان است.

بنا بر این سه آخشیج یا سه عنصر **دولت - ملت - و کشور** سه گوهر پایداری هستند که سه گوشه ی یک سه پهلو را فراهم می آورند و هستی هر یک بسته به هستی آن دیگری است.

هر ملت خداوندگار سرزمین خویش و پدید آورنده ی دولت خویش است؛ بنا بر این **دولت** ساختار نیرویی است که ملت برای پدافند از خود و سرزمین خود و پاسداری از داتک ها یا قانونهایی که خود بنیاد گذاشته است پدید

می آورد ؛ به سخن دیگر دولت بخش کوچکی از ملت است که از سوی ملت به خدمتگزاری بر گزیده می شود. زیر بنای توانمندی دولت؛ خواست همگانی مردم آن سرزمین است ؛ و خواست همگانی آن است که **تراویده و بالیده از خرد و بینش مردمان و در راستای سود همگان باشد** نه خواست یکایک شهروندان ؛ و یا اراده ی تنی چند از فرمانروایان .

اینک باید از این پدافند کنندگان **حقوق اقلیت ها** پرسید که آیا شما چنین **دولتی** در ایران سراغ دارید که می خواهید **« حقوق اقلیتها »** را به اجرا درآورد؟؟

آیا این **دولت** است که شباهنگام هزاران زندان سیاسی را به رگبار گلوله می بندد و به خانواده هاشان پروانه سوگواری نمی دهد؟؟

آیا این **دولت** است که در سیاهچالهای هراس آور خود به آزاده زنان ایرانی دستبازی می کند؟؟  
آیا این **دولت برگزیده ی مردم** است که مزدوران خود فروخته را با پول نفت ملت از کشورهای بیگانه به ایران می آورد تا بنام « حزب الله » آزادیخواهان ایران را سرکوب کنند؟؟  
آیا این **دولت** است که سدها هزار جوان ایرانی را در دام اعتیاد فرو کشانیده و شادی زندگانی را از آنان گرفته است؟؟

آیا این **دولت** است که بنا به خواست و اراده ی ملت ایران زنان ودختران خوبچهر ایرانی را در کشورهای عرب بفروش می رساند؟؟

آیا این **دولت** است که مردم مهر پرور و آشتی جوی ایران را تا آستانه ی جنگی خانمانسوز فرا کشانیده است؟؟  
آیا این **دولت بر آمده از مردم** است که ضحاک وار مغز جوانان ایرانی را می جود و دانشگاهها ی ایران را به گورستان دگرگون کرده است؟؟

شما در کجای جهان چنین **دولتی** سراغ دارید که از آن درخواست **« حقوق اقلیت »** می کنید؟؟

آنچه که بر ایران امروز فرمان روایی دارد **« حکومت »** است نه **« دولت »**؛ ساختار **حکومت** با ساختار **دولت** در هیچ زمینه ای همانندی و این همانی ندارد .

**«حکومت»** به ساختار نیرویی گفته می شود که بر آمده از خرد و بینش مردمان؛ واستوار برخواست و اراده ی مردم نباشد.

شالوده های بنیادین **حکومت** همواره بر دوبنیاد ناستوده استوار بوده اند : یکی سپاهیان خونریز زورآوران زمانه؛ و دیگری **« الله »** و رسولانش؛ ودر میان اینها خونریزترین وسپاهترین شان ؛ **همان حکومت الهی** بوده است.

ویل دورانن نویسنده ی نامدار تاریخ تمدن می نویسد : در 3400 سال تاریخ بشر، 3000 جنگ کوچک و بزرگ ثبت شده است؛ از میان این 3000 جنگ 2800 تای آنها جنگهای مذهبی بوده که حکومتهای الهی آنها را پدید آورده اند.

در حکومتهای الهی **« الله »** مالک و پدید آورنده ی جهان هستی است؛ آسمانها و زمین و پری آنها از آن او است؛ از آنجا که خود **عقل کل است**؛ خرد ناچیز بندگان را بها نمی دهد و جهان را به گونه ای اداره می کند که صلاح ملک او باشد.

در اینگونه حکومتها واژه های **کشور** و **سرزمین** تا جاییکه نیاز نباشد بکار برده نمی شوند؛ از دید حاکمان الهی سراسر زمین از آن الله است بنا براین دیر یا زود همه ی کشورها و همه ی سرزمینها باید **بزیر حکومت الهی درآیند**؛ در راستای همین آرمان است که حکومتگران ایران؛ نیاخاک ما را با پسوند **اسلامی** گره می زنند تا از یکسو کارنامه ی چندین هزار ساله و فرهنگ ورجاوند بنیاد آنها از میان بردارند و از سوی نشان دهند که ایران از آن **اسلام** است نه از آن **ملت ایران**.

برشالوده ی همین جهان بینی بود که خلفای اسلامی **حکومت الهی** خود را بر بخش های بزرگی از جهان گسترش دادند ؛ با زیر بنیاد همین جهان بینی بود که خمینی صدور انقلاب اسلامی را در بالاترین رده ی خویشکاریهای خود شمرد و جانشینان خود را نیز به ادامه ی این راه برانگیخت؛ نامه خمینی به گورباچف و نامه ی احمدی نژاد به جورج دبلیو بوش درست در راستای همین آرمان نوشته شدند . پیامبر اسلام نیز چنین نامه هایی به پادشاهان کشورهای گوناگون نوشت و آنان را به گرویدن به اسلام و پذیرش «**حکومت الهی**» خود فراخواند.

برای رسیدن به چنین آرمانی است که ایران باید «**ایران اسلامی !!**» بشود؛ خلیج پارس «**خلیج اسلامی !!**» می شود؛ شیرو خورشید سرخ ایران جای خود را به «**حلال احمر !!**» می دهد؛ ملت ایران «**امت اسلامی !!**» می شود؛ تا بدین ترتیب راه برای پیوستن به دیگر کشورهای مسلمان و گسترش حکومت الهی هموارگرددو یک خلیفه بیشتر بر جای نماند.

در حکومتهای الهی واژه ی «**مردم**» نیز مانند «**کشور**» تا جای که نیاز نباشد بکار برده نمی شود؛ در یهودیت و مسیحیت و بهائیت مردم همه جا «**گوسپند**» نامیده می شوند.

داود پادشاه اسرائیل که مسلمانان و یهودیان و مسیحیان او را «**حضرت داود**» می نامند در مزمور بیست و سوم که بخشی از کتاب تورات است می گوید : **خداوند شبان من است محتاج به هیچ چیز نخواهم بود ؛ در مرتعهای سبز مرا می خواباند ؛ نزد آبهای راحت مرا رهبری می کند ؛ عصا و چوبدستی تو مرا تسلی خواهند داد**

داود که خود پادشاه اسرائیل بود خود را «**گوسپند**»؛ و یهوه را «**شبان**» می نامد تا راه را برای شبانی خود بر گوسپندان بنی اسرائیل هموار بسازد و آنان را با **عصا و چوبدستی** به مرتعهای سرسبز راهبری کند.

اشعیا نبی که یکی از بزرگترین انبیاء یهود است در باب چهارم کتاب خود در تورات می نویسد : **اینک خداوند یهوه با قوت می آید ؛ و بازوی وی برایش حکمرانی می کند ... او مثل شبان گله ی خود را خواهد چرانید ...**

ارمیاء نبی یکی دیگر از نامدارترین انبیاء یهود در باب بیست و سوم کتاب خود می نویسد : **خداوند می گوید وای بر شبانانیکه گله ی مرتع مرا هلاک و پراکنده می سازند !! بنا براین یهوه خدای اسرائیل در باره ی شبانانیکه قوم مرا می چرانند چنین می گوید : شما گله ی مرا پراکنده ساخته و رانده اید من بقیه گله ی خویش را از همه ی زمین هاییکه ایشانرا به آنها رانده ام جمع خواهم کرد و ایشان را به «**آغلهای**» ایشان بازخواهم آورد و برای ایشان «**شبانانیکه ایشان را بچرانند**» بر پا خواهم نمود ...**

این فرهنگ شبانی و گوسپندی از یهودیت به مسیحیت فرا رسید و عیسیای مسیح نیز خود را شبان نیکو و پیروانش را **گوسپند** نامید؛ درباب دهم انجیل یوحنا می گوید : **من شبان نیکو هستم هرکه نزد من آید نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد ...**

پطرس؛ یکی از نامدارترین رسولان عیسیای مسیح در باب پنجم رساله ی خود به کشیشان کلیساها می نویسد : **گله ی خدا را که در میان شما است بچرانید تا وقتیکه رییس شبانان ظاهر شود تاج نا پڑمرده ی جلال را بیابید .**

بهاء الله نیز که آرمان «**حکومت جهانی**» را در سر می پروراند پیروانش را «**اغنام الله**» یعنی گوسپندان خدا نامید. در کلمات مکنونه شماره ی بیست و پنج می فرماید: **آی جهلای معروف به علم ؛ چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب اغنام من شده اید؛ مثل شما مثل ستاره صبح است که در ظاهر دری و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است .**

به پاس گسترش همین فرهنگ **شبان و گوسپندی** از سوی حضرت بهاء الله بود که حضرت عبدالبهاء از دست گرگ ترین گرگ جهان؛ یعنی از دست ملکه ی انگلیس به دریافت لقب Sir مفتخر گردید و بهاییان را بسیار سرافراز فرمود!!

اما در اسلام انسان **خلیفه الله** بر روی زمین شمرده شده و گاهی از **کرامت** اونیز سخن به میان آمده است بنا براین جا دارد که بدانیم جایگاه این **خلیفه** کجا است و **کرامتش** در چیست.

یکی از نامهای انسان در اسلام « **عبد** » است که برگردان آن به پارسی می شود : نوکر- برده - بنده !! والاترین خویشکاری این خلیفه که **عبدالله** یعنی نوکر خدا نامیده می شود این است که **احکام الله و رسولش** را اطاعت کند ولو اینکه با خرد و بینش او سازگاری نداشته باشند؛ چنانکه در آیه سی و هفتم از سوره ی احزاب می فرماید : **هیچ زن و مرد مسلمان را در کاری که خدا و رسولش حکم کنند اختیاری نیست !! و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته به گمراهی سخت افتاده است .**

بدین ترتیب از همین آیه ی کوتاه می توانیم به چگونگی « **کرامت انسان** » در اسلام پی ببریم !! کرامت انسان در این است که برده وار و بدون چون و چرا از الله و رسولش اطاعت کند؛ چنانچه در آیه ی سی و سوم سوره ی محمد می فرماید : **ای اهل ایمان الله را اطاعت کنید و رسول او را هم اطاعت کنید.**

اگر از این فرمان سر بتابی کافر شمرده می شوی؛ و پاد افره کافران را در آیه ی چهارم همین سوره به روشنی خواهی دید آنجا که می فرماید : **شما مومنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن بزنید ... و یا کافران را هر کجا یافتید بکشید... و زمین را از خونشان رنگین کنید... و یا دست و پایشان را وارون یکدیگر قطع کنید ... تازه اینها همه بسنده نیستند؛ در آخرت هم باید تا جاودان در آتش جهنم بسوزند و بدست شیاطین ریزو درشت که دستیاران و شکنجه گران الله بشمار می روند شکنجه بشوند!!**

بدین ترتیب «**کرامت**» «انسان» هایی که در چین و ژاپن و هند؛ و در دیگر سرزمینهای جهان زندگی می کنند و الله و رسول او را باور ندارند و بجای آنها بودا و کریشنا و خدایان دیگر را پیروی می کنند دانسته می شود!!

در اسلام نیروی آفرینش و توان هر گونه سازندگی و نو آفرینی از این **خلیفه** گرفته شده است. در آیات 22 و 23 سوره ی کهف می فرماید : **هرگز مگو من این کار را خواهم کرد مگر آنکه بگویی اگر خدا بخواهد !!**

در آیه ی 68 سوره ی احزاب می فرماید : **خدای تو قادر است هر چه می خواهد بیافریند و هر کس را صلاح داند برگزیند و دیگران را در نظم عالم هیچ اختیاری نیست !!.**

در ادامه ی همین جهان بینی الهی است که امام محمد غزالی در اصل پنجم خداشناسی خود در نصیحت الملوک می نویسد: « **هر چه در عالم هست بخواست و اراده ی او است؛ هیچ چیز از اندک و بسیار؛ خرد و بزرگ؛ خیر و شر؛ سود و زیان؛ زیادت و نقصان؛ رنج و راحت؛ و بیماری و تندرستی؛ نرود الا به تقدیر و مشیت و قضا و حکم وی . اگر همه ی عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملائکه تا یک ذره از عالم بجنبانند یا برجای بدارند یا بیش کنند؛ بی خواست او همه عاجز آیند و نتوانند؛ بل جز آنکه او خواهد در وجود نیاید و هر چه وی خواست بباشد و هیچ کس و هیچ چیز دفع نتواند کردن .**»

این اندیشه ی قضا قدری و باورداشتن به اینکه بدون اراده ی الله برگی از برگ جدا نمی شود !! شور سازندگی را از مسلمانان جهان گرفت و کشورهای مسلمان را دچار تیره روزگاری کرد تا آنجا که در فرهنگ مردمی مانند مردم ایران که از کوشا ترین مردم جهان بشمار می آمدند زبانزدهایی روا گردید که باز دارنده ی آنها از کار و کوشش برای بهزیوی و نو سازی جهان گردید؛ مانند: **از دویدن گیوه ی انسان پاره می شود !!** و یا آن سروده ی سعدی که :

**چند دوی بهر طلب چون خسان**      **ضامن روزی شده روزی رسان !!**  
و یا آن سروده ی حافظ که :

**بارها گفته ام و بار دگر می گویم**      **که من دلشده این ره نه بخود می پویم**

**در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم**

مردمی که نیروی خرد و اندیشه ی خود را دستکم بگیرند و اینگونه سخنان بازدارنده ی جهش و جنبش را بیاورند چه شوری می توانند برای بهسازی خاتمان و روستا و شهر و کشور خود داشته باشند؟؟ در گستره ی دین و در فرهنگ حکومت‌های دینی انسان‌ها «گوسپند» یا «صغار» نامیده می شوند تا کارایی خرد؛ و توان نوآفرینی را از دست بدهند.

کسانی که از پایگاه والای مردمی تا ژرفای **اغل گوسپندان** فرو افتاده باشند نیازی به اندیشیدن و خرد ورزیدن و نو آفریدن نخواهند داشت؛ آنان به شبانان و والیان کارآمد و فقهای اعظم نیاز خواهند داشت تا بتوانند گوسپندان را بچرانند و صغیران را براه راست هدایت فرمایند.

بنابراین کشیشان سده های میانی که جهان را به ژرفای تیره روزگاری فرو بردند و ملایان ایران ویرانگری امروز که می خواهند با «ولایت بر صغار» یکبار دیگر جهان را به ژرفاهای تاریکتری فرو بکشانند؛ درست همان کاری را کردند و می کنند که بایسته کار **شبانی و ولایت** آنها است؛ اگر ستمی هست که هست؛ این ستم از سوی شبانان نیست؛ این ستم از خود تورات و انجیل و قران است که آدمی را تا مرز برده و حیوان پایین کشیده و در درازای تاریخ روده‌های خروشان خون براه انداخته اند؛ تا زمانی که این سرچشمه های خوار شماری انسان در روان و اندیشه مردمان بجا باشند همه ی کاروکوشش آزادگان برای رسیدن به آزادی چراغ کم فروغی خواهد بود در گذرگاه باد.

دکتر علی میر فطرس در نامه ی بسیار ارجمندی بنام: برخی مناظره ها می نویسد: تا زمانی که جامعه ایران از این سیکل خون و عزا و شهادت؛ و از این همه خرافات سیاسی - مذهبی رها نشود؛ مساله تجدد و استقرار آزادی و دموکراسی در ایران همچنان لاینحل باقی خواهد ماند. جامعه ای که از 365 روز سال بیش از 300 روز آنرا روزهای عزا و شهادت و روزه خوانی تشکیل می دهد چگونه می تواند همراه و همگام جهان شتابان و پیشرفته امروز باشد؟ .. این فرهنگ کربلا و تعزیه؛ این فرهنگ قربانی و شهادت (که مروج خشونت و خون است) این فرهنگ عزا و مصیبت و زاری؛ و این موسیقی غم و ناله و اندوه؛ قرن‌ها است که توان تحرک و تجدد را در جامعه ما و (دیگر کشورهای اسلامی) خشکانیده است ملتی که روزگاری هر ماه و سالش با جشن‌ها و پایکوبی‌ها بپایان می رسید؛ ملتی که روزگاری شادی و شاد زیستن جزو آیین‌ها و عقاید اصلی او بود چرا اینک باید خاکستر نشین اینهمه زاریها و عزاداریها باشد؟ (در باورهای زرتشتی؛ زرتشت حتی خندان به دنیا آمده است .. این حرف‌ها ممکن است احساسات دوستان مذهبی ما را جریحه دار کند اما کسانی که واقعا بدنبال تجدد و جامعه ی مدنی هستند تنها به احساسات و عواطف خویش تکیه نمی کنند چرا که تجدد و جامعه مدنی یعنی چیرگی عقل بر احساسات. ملت‌های آزاد جهان پا بر سر کرات سماوی گذاشته اند در حالیکه ما هنوز سر در پای افسانه‌ها و خرافات گذاشته ایم؛ می‌خواهم بگویم که از درون این دستگاه فرتوت فکری - مذهبی و از درون این امامزاده‌ها بازی‌های سیاسی - مذهبی؛ ما نمی‌توانیم به تجدد و جامعه ی مدنی و آزادی و دموکراسی برسیم.

آیا برآستی زمان آن نرسیده است که ما این پوست گوسپندی را از تن خود؛ و جامه ی شبانی را از تن این گرگان درنده خو بکنیم؛ و عصا و چوبدستی ننگینشان را از دستشان بگیریم و دندانهای تیزشان را بشکنیم؟؟

آیا زمان آن نرسیده است که بپا خیزیم و خروش خشم خود را بر سر این بوزینگان بالارونده که ما را گوسپند می‌شمارند فرو ریزیم و فریاد برآوریم که ما گوسپند نیستیم؛ ما انسانیم؛ ما برده نیستیم؛ ما آزاده ایم و می‌خواهیم آنچه‌مان که سزاوار انسان و شایسته ی آزادگان است بر روی زمین زندگی کنیم؟؟

اگر زمان آن فرارسیده است که جایگاه والای خود را در جهان هستی بشناسیم و فرزندان شایسته ای برای میهن خود و برای زمین باشیم؛ چگونه می‌توانیم به این آرمان بلند خود دست یابیم؟؟

اگر دست ملای عمامه دار را از حکومت کوتاه کنیم دست ملای بی عمامه از آستین بدر خواهد شد؛ اگر ملایان را از اریکه ی حکومت براندازیم؛ سازندگان اسلام‌های راستین موریانه وار بجویدن مغزها خواهند پرداخت و پس از یکی دو دهه؛ باز همین آتش است و همین کاسه؛ ما نباید فریب کراوات و کت و شلوار این ملایان بی

عمامه را بخوریم؛ اینها از هر ملایی ملا ترند؛ اینها همه از یک تبارند با جامه های گوناگون!! مگر مجاهدین خلق با آیت الله ها برادر نبودند؛ مگر پیایی خمینی را پدر؛ و قائد اعظم؛ و رهبر کبیر انقلاب نمی نامیدند؟؟ اگر میانشان شکر آب شد؛ نه برای این بود که اسلام این یکی بهتر از اسلام آن دیگری بود؛ برای این بود که ملایان مجاهدین را در کار **شبانی** راه ندادند؛ هم عصا را خود برداشتند و هم چوبدستی را؛ اگر یکی را بدست مجاهدین می سپردند و آن دیگری را خود بر می داشتند ما امروز نگران رشد جمعیت نبودیم!! چرا که این دو با همآزوری همدیگر می توانستند تا کنون بیش از نیمی از گوسپندان را سر بریده باشند!!

پس از رانده شدن مجاهدین از میدان حکومت؛ این بار گروه دیگری بنام «**ملی مذهبیون**» دست خود را برای گرفتن **عصا و چوبدست شبانی** دراز کردند!! اینها بگمان خود هم از **ملت** دلبری می کنند هم از ملا!! اما اگر اندکی پیرامون خود را ژرف بنگرند خواهند دید که نه در **ملت** جا دارند نه در دل ملا؛ آب **ملت** و ملا هرگز بیک جوی نرفته است؛ «**ملت**» و «**اسلام**» دو آخشیچ نا سازگارند که سرانجام یکی آن دیگری را از میان بدر خواهد کرد؛ هر کجا که اسلام هست ملت نیست!! و هر کجا که ملت هست اسلام نیست. خمینی این نکته را بخوبی دریافته بود؛ از همین رو در همان نخستین روزهای درآمدنش به ایران گفت: **ملی گرایی خلاف اسلام است**؛ و درست می گفت!! ملی گرایی در سراسر تاریخ ایران خلاف اسلام بوده است و در آینده نیز چنین خواهد بود؛ آنکه در کنار اسلام و در کنار ملا می ایستد **امت** است نه **ملت**. بنا بر این **ملی مذهبیون** خوب است که تا دیر نشده از خواب خرگوشی بیدار شوند و راهی برای خود برگزینند؛ یا به ملت ببیوندند یا به ملا.

کوتاه سخن اینکه ملت ایران اگر می خواهد از این تیره روزگاری رهایی یابد نخست باید این واژه ی دل آشوب «**حکومت**» را از فرهنگ خود دور بریزد؛ و سپس همه ی بندهای خرافات را از دست و پای جان بگشاید و خود را از غار تاریک خرافات به روشنایی دانش و فرهنگ برساند وگرنه تا زمانی که بندهای خرد ستیز خرافات دینی را بر دست و پای خود داشته باشد؛ همیشه گرگهای درنده در جامه شبانی بر او حکومت خواهند کرد و با عصا چوبدستی بر سرش خواهند کوبید؛ آزادی ملت ایران با برداشتن عمامه از سر آخوند بدست نخواهند آمد؛ ما باید نخست عمامه را از مغز خود برداریم تا بتوانیم از دام گرگهای شبان نما برای همیشه رهایی یابیم وگرنه تا گوسپند هست گرگان درنده خوب برای پاره پاره کردنش دندان تیز خواهند نمود؛ بگفته ی برتراند راسل: **جامعه گوسپندی شایسته ی حکومت گرگان است.**

اما شوربختانه روشنفکر نمایان ما نه تنها در راه روشنگری گامی بر نمی دارند بلکه اگر نیک بنگری بس بسیارانشان تا بن دندان گرفتار خرافات اند؛ از اینرو تا کسی دهان باز می کند که سخنی بگوید؛ بیدرنگ بالا بر می آفرزند که: آقا به اعتقادات مردم چکار دارید??

اینها فراموش کرده یا نمی دانند که کار روشنفکر جز این نیست که با اعتقادات واپسگرایانه ی مردم کار داشته باشد!! مردمی که در یک همبودگاه زندگی می کنند خواه ناخواه باورهایشان بر زندگی دیگران هنایش دارد. چگونه است که اینها در برابر کمیته های امر به معروف و نهی از منکر که با پنهانی ترین بخشهای زندگی مردم نیز کار دارند خموش می مانند؛ اما تا می خواهی برگفتار و کردار یک رهبر دینی خرد بگیری خون بچهره می آورند که به اعتقادات مردم کاری نداشته باشید!!

1400 سال است که مردم ما گرفتار مشتی باورها ی خرد ستیز شده اند و راهی بسوی بهروزگاری پیدا نمی کنند؛ شما می خواهید که هزار و چهارصد سال دیگر در ژرفای همین سیاهچال بمانند و روی به خورشید نکنند که مبادا چشمانشان تاب دیدن روشنایی خورشید را نداشته باشد??

مگر هر باوری شایسته ی ارج گذاری است که شما می هراسید که با آن کار داشته باشید??

آنجا که امام یکم شیعیان زنان را ناقص العقل و ناقص البخت و ناقص الایمان می نامد؛ آیا شما می خواهید که کسی لب تر نکند و سخنی نگوید مبادا که خواهران زینب برنجند??

آنجا که صدارالمتالهین شیرازی و شیخ ملا هادی سبزواری زنان را در ردیف حیوانات می شمارند و زشتترین سخنان را درباره زنان می گویند؛ آیا باید در برابرشان خموش نشست که مبادا شیفتگان شریعت اوقاتشان تلخ بشود??

آنجا که بهاء الله آزادی را شان حیوان می شمارد و می گوید: **آزادی شان حیوان است؛ آزادی حقیقی در اطاعت از اوامر من است.** شما روشنفکران می خواهید بدستاورز ارج گذاری به باورهای مردم کسی بر این سخن خرده نگیرد که مبادا هم میهنان بهایی ما برنجند؟؟

آنجا که سعدی هم میهنان زرتشتی و مسیحی خود را زیر نام **( گبر و ترسا )** دشمنان خدا!! و بسیار سزاوار کشته شدن می نامد؛ باید لب از لب تکان نداد که مبادا دوستداران سعدی از ما روی بگردانند؟؟

آنجا که کتابهای دینی شما انسان را گوسپند می نامند و در مرتعهای سبز می چرانند و در آغل می خوابانند و برای خدایان دروغین شان قربانی می کنند؛ شما می خواهید که مردم به اندازه ی یک گوسپند هم بع بع نکنند که مبادا شبان اعظم از راه برسد و چوبدست سنگینش را بر سرتان بکوبد؟؟

آیا همین گونه باورها و اعتقادات واپسگرایانه نبود که سدی در برابر پیشرفت ما پدید آورد و همای ایران را در خاکسترفرونشاید؟؟

مگر امروز همین باورها و اعتقادات شیعه و سنی نیستند که کردستان و بلوچستان ما را به آتش و خون کشیده اند؟؟

مگر همین باورها و اعتقادات نیستند که میهن ما را به یک زندان بزرگ؛ و دانشگاهها ی ما را به گورستان دگرگون کرده اند؟؟

مگر همین باورها و اعتقادات نبودند که نوجوانان ایرانی رادر میدانهای مین گذاری شده به دویدن وجست و خیز کردن وامی داشتند تا راهی میان بر به بهشت بزنند و جاودانه در آغوش حوریانی که بوی گندشان جان آزادگان را می آزارد جا خوش کنند؟؟

شما روشنفران و دانش آموختگانی که از سایه ی خود نیز می هراسید چگونه می توانید آزادی و دموکراسی و بهروزگاری را بر سفره ی مردمی ببرید که تا بن جانیشان در بند خرافات گرفتارند؟؟

شما که بجای پژوهیدن در فرهنگ ملی خودتان در زباله دانهای مارکسیسم می گردید تا ساندویج های نیم خورده دیگران را گاز می زنید آیا سری هم به نوشته های امانوئل کانت زده اید که روشنگری را **خروج از صغارت خود خواسته ی انسان و رسیدن به بلوغ می داند و نشان می دهد که شالوده ی بنیادین (صغارت) انسان؛ «اقتدار دین» یا «ایدئولوژی»؛ و در نتیجه تعطیل یا توقف «عقل نقاد» در انسان است؟؟**

آیا فرزانه گانی مانند ولتر - اسپینوزا - نیچه - مارکس و راسل و دیگران به باورهای خرافی مردم ارج گذاشتند و خودشان را در زیر عبای کشیشان تبه کار پنهان کردند؟؟ و اگر چنین می کردند آیا جهان امروز هنوز در سیاهچال کلیسا در بند نبود؟؟

ایکاش که روشنفکران ما با فرهنگ ملی خود آشتی کنند و پس از پرسه زدن در نوشته های دیگران نیم نگاهی هم به فرهنگ خودی ببندازند.

فرهنگ ایران فرهنگ روشنگری و دلیری است؛ کسی که به این میدان درآید رخنه بر چهره نمی زند و سخن در پرده نمی گوید؛ اشو زرتشت که باید او را درفش دار فرهنگ ایران و بنیانگزار آیین خرد ورزی در جهان بشمار آورد؛ یک تنه در برابر همه ی گرگهای درنده ای که جامه ی شبانی بتن کرده بودند؛ و در برابر همه ی کیش باتان دینهای دروغینی که دارش و دسترنج مردمان را از دستشان می ربودند؛ و در برابر همه ی خرافه پردازان و روشنفکر نمایان زمان خود ایستاد و خروش خیزابه های خشمش را بر سرشان فرو ریخت و درفش پیکار را در راه آزادی و آزادگی برافراشت و بدست ما سپرد.

این او است که در سرود سی و دوم یسنا می خروشد:  
ای کز اندیشان؛

همه ی شما و همه ی آنهایی که؛

با خیره سری شما را می ستایند؛

دارای سرشتی زشت و نادرست و خود ستا

هستید؛

و این کردار فریبکارانه است؛  
که شما را در هفت کشور؛ به بدی  
زبانزد کرده است.

بدینسان شما؛  
اندیشه ی مردم را  
چنان پریشان کرده اید؛  
که بدترین کارها را انجام می دهند؛  
به دوستی با کژاندیشان روی می کنند؛  
از اندیشه ی نیک دوری می جویند؛  
و از خرد خداوندی و راستی و پاکی می گریزند

ای کژ اندیشان؛  
بدینسان شما؛  
با کردار بد اندیشانه  
و با اندیشه و گفتار و کردار زشت  
و نوید سروری به دروندان ( یعنی دروغگویان )  
مردم را فریب دادید  
و آنها را از زندگی خوب جاودانه باز داشتید.

از این تبه کاران  
هیچیک نمی داند؛  
همانگونه که زندگی و آزمون گدازان آن  
می آموزد؛

پیشرفت از کار و کوشش است  
آموزگاربد؛ گفته ها ی دینی را برمی گرداند و پریشان  
می کند.

و با آموزشهای خود  
زندگی خردمندانه را تباه می سازد.  
و بدین سان؛  
مردم را از داشتن سرمایه ی گرانبهای  
راستی و اندیشه ی نیک باز می دارد  
ای مزدا و ای راستی  
من با سخنانی که از دل بر می خیزد؛  
به شما گله می آورم.

و در سرود سی و یکم می فرماید :  
دانای روشن بین ( یعنی روشنفکر راستین ) باید  
مردمان را بیگانهاند؛

تا نادان آنان را نفریبید و به گمراهی نکشانید.

پس شما هیچیک؛

به گفتار و آموزشهای دروندان ( یعنی ملایان و کشیشان )

گوش فرا مدهید؛

زیرا دروند

بیگمان خانه و ده و شهر و کشور را

به ویرانی و تباهی می کشاند.

پس در برابر دروند بایستید و با او برزمید.

بشود که روشنفکران ما با فرهنگ ملی خود آشتی کنند و درفش آزادگی را از دست و خشور بزرگوار خود

برگیرند و بجای پوستین گوسپندی جامه ی شکوهمند انسانی بتن کنند. ایدون باد و ایدون تر باد

هومر آبرامیان